

واکاوی سیر تاریخی نصّ جلیّ و خفیّ در ادوار کلامی، کلام امامیه

حسن رحیمی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۱۳

محمدحسین فاریاب^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۰۷

چکیده

امامت امتداد راه نبوت است و ویژگی‌هایی از قبیل عصمت، علم لدنی، افضلیت را که پیامبر دارا می‌باشد، امام نیز باید از آن بهره‌مند باشد و اطلاع از این اوصاف نیز برای انسان‌های عادی میسر نیست به همین جهت امامیه تنها راه تعیین امام را نصب الهی می‌داند که باید از طریق نصّ و توسط پیامبر ﷺ به مردم ابلاغ گردد. نصّ دارای دو قسم، جلیّ و خفیّ بوده که امامیه معتقد به وجود هر دو قسم برای امامت است. آنچه مورد انکار مذاهب دیگر قرار گرفته است، اولاً: عدم وجود احادیثی که دلالت بر امامت دارند. دوماً: بر فرض وجود حدیث، عدم دلالت آن بر مسئله امامت است. اما آنچه مورد غفلت واقع شده، سیر تاریخی احادیث در هر دوره کلامی و هر قرن است که با حالت‌های خاصی در منابع و بین علما و محدثین رواج داشته است. توجه نداشتن به این موضوع موجب اشکالاتی همچون ابداعی بودن مسئله نصّ توسط هشام بن حکم و امثال او شده است. به همین جهت در نوشتار حاضر با روش تحلیلی - توصیفی و استعانت از منابع کتابخانه‌ای - نرم افزاری، سیر تاریخی مسئله نصّ جلیّ و خفیّ در ادوار مختلف کلامی بررسی و با تبیین حالت‌های عارض بر مسئله نصّ در هر دوره کلامی، وجود نصّ جلیّ و خفیّ به اثبات رسیده است.

واژگان کلیدی: امیرالمؤمنین، نصّ جلیّ، نصّ خفیّ، امامت، دوره کلامی.

۱. دانش‌پژوه درس خارج حوزه علمیه قم، پژوهشگر کلام موسسه آموزش عالی ائمه اطهار (علیهم‌السلام)،
«نویسنده مسئول». hasanrahimy1472@gmail.com

۲. دانشیار گروه کلام و فلسفه دین، موسسه امام خمینی (ره)، قم. m.faryab@gmail.com

مقدمه

پس از شهادت رسول الله ﷺ عده‌ای با تجمع در سقیفه و عدم توجه به نصوص جلیّه و خفیه‌ای که دربارهٔ أمير المؤمنين (علیه السلام) وارد شده بود، مسیر امامت را به انحراف کشانده، و منکر وجود نصّ دالّ بر امامت آن حضرت شدند (هلالی، ۱۴۰۵: ۵۷۲/۲). امامیه معتقد به وجود نصوص فراوانی دربارهٔ جانشینی أمير المؤمنين (علیه السلام) است. در بین سایر مذاهب، بکریه و زیدیه نیز مسئله نص را پذیرفته اما معتزله، اشاعره و غالب اهل حدیث منکر نص شده‌اند و به راه‌های دیگری همچون: بیعت، وصیت و قهر و غلبه تمسک جسته‌اند، آنها دلایل امامیه را منکر و احادیثی که نصّ جلیّ و خفی بر امامت بوده‌اند را بی اعتبار دانسته‌اند (قاضی، ۱۹۶۵م: ۱۱۴/۲۰؛ تفتازانی، ۱۴۰۹ق: ۲۶۱/۵؛ فخررازی، ۱۹۸۶م: ۲۷۲/۲). اما عالمان شیعی معتقد به وجود نصّ جلیّ و خفی هستند و بر وجود نصّ جلیّ در میان نصوص مورد ادعا پافشاری می‌کنند. مقصود از نصّ جلیّ: نصّی که در آن الفاظی مانند وزیر، خلیفه و... به کار رفته و صراحت بر جانشینی دارد. همچنین مقصود از نص خفی: نصّی که برای فهمیدن مسئله جانشینی، نیاز به تأویل و تفسیر باشد (سید مرتضی، ۱۴۱۰ق: ۶۷/۲). در این میان آنچه در طول تاریخ بیشتر مورد هجوم و انکار واقع شده، مسئله نصّ جلیّ است؛ زیرا دربارهٔ نص خفی به علت روش نبودن مطلب و نیازمندی به استدلال می‌توان آن را تأویل به معناهای مختلف بُرد، همان‌طور که در ادوار مختلف علمای اهل سنت دلالت احادیثی مانند: غدیر، منزلت و... بر امامت را تأویل به معناهای دیگر برده‌اند (قاضی، ۱۹۶۵م: ۱۵۹/۲۰). اما نسبت به نصّ جلیّ به خاطر صراحت و آشکار بودن مقصود و مطلوب و همچنین عدم امکان تأویل‌پذیری، سعی در انکار آن صورت گرفته است. از طرفی نیز نصوص در هر دوره‌ای حالت‌های مختلفی به خود دیده، که علمای اهل سنت با عدم توجه به این نکته (پذیرش حالت‌های گوناگون) اشکالاتی نظیر ابداعی بودن نصّ جلیّ توسط امثال هشام بن حکم را ایراد نموده‌اند (همان: ۱۱۸/۲۰؛ تفتازانی، ۱۴۰۹ق: ۲۶۱/۵). علمای امامیه برای نصّ جلیّ و خفی تعاریف مختلفی بیان کرده‌اند که موجب اختلاف در مصادیق مسئله نص می‌شود. به همین جهت برخی حدیث غدیر را نصّ جلیّ و برخی آن را نص خفی در امامت می‌دانند. آنچه در این تحقیق مدّ نظر نگارنده بوده است، تبیین مراحل و حالات عارض بر نصوص در ادوار کلامی است که سبب رفع شبهه عدم وجود نصّ جلیّ می‌شود؛ و همچنین تعیین

تعریف برگزیده نسبت به نصّ جلیّ و خفیّ که در ادعای شیعه مبنی بر وجود نصوص امامت در زمان پیامبر ﷺ بسیار راهگشاست.

۱. پیشینه پژوهش

از جمله کتاب‌ها و مقالاتی که به صورت عام مسئله را مورد نقد و بررسی قرار داده است: مسئله فی النصّ علی علی علیه السلام. شیخ مفید رحمته الله... بر همین نصوص امامت. علی ربانی گلپایگانی. نظریه نصّ از دیدگاه متکلمان امامی، نوشته علی امیرخانی، امامت پژوهی، تابستان ۹۲. اما از جهت خاص نیز که متمرکز بر مسئله نصّ جلیّ و خفیّ شده باشد. مقاله نصّ جلیّ بر امامت امیرالمومنین علیه السلام در شب معراج نوشته رضا امیری، مجله امامت پژوهی، پاییز ۹۳. را می‌توان نام برد. در همه مطالب مذکور چه در بخش عمومی و چه در بخش خاص درباره سیر تاریخی مسئله نصّ جلیّ و خفیّ در ادوار کلامی بحثی به میان نیامده است. همچنین نسبت به تعریف نصّ جلیّ و خفیّ و نسبت تعاریف علما با یکدیگر، مسئله مورد تحلیل و دقت قرار نگرفته است. در نوشتار حاضر علاوه بر سیر تاریخی، حالت‌های خاص عارض بر مسئله نصّ نیز بررسی شده است که غفلت از این حالات سبب ایراداتی از جانب اهل سنت بر مسئله نصّ شده است.

۲. مفهوم‌شناسی

۲-۱. نص در لغت

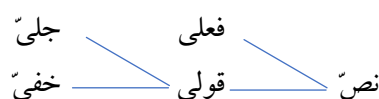
علمای لغت برای نص معانی ذکر نموده‌اند. از جمله فراهیدی می‌نویسد: «نَصَّصْتُ الْحَدِيثَ إِلَى فَلَانٍ نَصًّا أَيْ رَفَعْتَهُ، نَصُّ كُلِّ شَيْءٍ: مُنْتَهَاهُ»، بلند کردن، نص در هر چیزی یعنی نهایت آن چیز (فراهیدی، ۱۴۱۰ق: ۸۷/۷). همچنین ابن منظور در این باره چنین می‌نویسد: «النَّصُّ الْإِسْنَادُ إِلَى الرَّئِيسِ الْأَكْبَرِ، وَ النَّصُّ التَّوْقِيفُ، وَ النَّصُّ التَّعْيِينُ عَلَى شَيْءٍ مَّا، وَ نَصُّ الْأَمْرِ شِدَّتُهُ قُلْتُ: وَ مِنْهُ أُخِذَ نَصُّ الْقُرْآنِ وَ الْحَدِيثِ، وَ هُوَ اللَّفْظُ الدَّالُّ عَلَى مَعْنَى لَا يَحْتَمِلُ غَيْرَهُ»، اسناد دادن چیزی به رئیس، توقف، تعیین بر چیزی، شدت، و نص در قرآن و حدیث یعنی شدت، لفظی که دلالت بر معنایی کند به گونه‌ای که احتمال غیر از آن معنا را نداشته باشد (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۹۷/۷؛ واسطی، ۱۴۱۴ق: ۳۶۰/۹). بنابراین نص در لغت یعنی «نهایت یک چیز، توقف و شدت».

۲-۲. نص در اصطلاح

در علم اصول نص در مقابل ظاهر است. لذا، علما با توجه به معنای لغوی، نص را این گونه تعریف نموده‌اند: «أما النص فهو لا يحتمل إلّا معنى واحداً، ولا يصح تأويله...» نص فقط دارای یک معنا است (میرزای قمی، ۱۴۲۷ق: ۱۶۸؛ سبحانی، ۱۳۸۷ش: ۱۳۰/۳).

در علم کلام، بحث امامت، شیخ مفید^۱ در تعریف نص چنین می‌نویسد: «المقصود بهذا الاصطلاح عند المتكلمين هو البحث عن الأدلة التي وردت في القرآن الكريم و السنة النبوية الشريفة على خلافة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب^۲ و وصایته لرسول الله^۳ منظور از این اصطلاح - نص - نزد متکلمین، بحث از ادله‌ای که در قرآن و روایات بر خلافت امیرالمؤمنین^۴ و وصایت ایشان وارد شده است می‌باشد» (مفید، ۱۴۱۳ق: ۴).

نص بر امامت دارای تقسیم‌بندی ذیل می‌باشد:



بنابراین در بحث امامت وقتی سخن از نص به میان می‌آید، یعنی بحث از ادله نقلی که دلالت بر امامت ائمه اطهار^۵ دارد، لذا در نوشتار حاضر از ادله نقلی «قرآن و روایات» که به صورت نص قولی دلالت بر وصایت و امامت امیرالمؤمنین^۶ دارد، بحث خواهد شد.

۲-۲-۱. نص جلی

برای نص جلی تعاریف مختلفی از سوی علمای شیعه بیان شده است، از جمله: نص جلی، نصی که صریح بر مطلب باشد (نراقی، ۱۳۶۲ش: ۱۸۴)، احتمال تأویل بر امامت امیرالمؤمنین^۷ در آن راه ندارد (حمصی رازی، ۱۴۱۲ق: ۳۱۰/۲؛ حلی، ۱۴۱۴ق: ۳۰۸)، نصی است که بدون نیاز به انضمام مقدمات، قابل فهم است (فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق: ۲۳۵)، بی‌نیاز از استدلال (لاهیجی، ۱۳۸۳ش: ۴۸۶) باشد. اما سید مرتضی تعریف نص جلی را به مخاطبین و فهم آنها گره زده است. وی معتقد است، مخاطبین عصر رسول الله^۸ از نصوص، جانشینی امیرالمؤمنین^۹ را فهمیده‌اند؛ بلکه طبق تعریف ایشان علاوه بر فهم نسبت به جانشین، لزوم نص را نیز درک کرده‌اند، لذا با توجه به روایات، مخاطبین عصر پیامبر^{۱۰} از نصوص

امامت دو مطلب را فهمیده‌اند:

الف) جانشینی؛

ب) لزوم نصّ برای جانشین.

به همین جهت در تعریف نصّ جلیّ می‌گوید: نصّی که در ظاهر و لفظ آن صراحت بر امامت و خلافت دارد، و سامعین و مخاطبین رسول الله ﷺ مراد آن حضرت را از احادیث به ضرورت درک می‌کردند، هرچند ممکن است الآن ما با استدلال آن را بفهمیم. مانند: (سَلِّمُوا عَلٰی عَلِيٍّ يَامُرَةُ الْمُؤْمِنِينَ) و (هَذَا خَلِيفَتِي فَيَكُم مِّنْ بَعْدِي فَاسْمَعُوا لَهُ وَ اطِيعُوا) «به علی علیه السلام به عنوان امیرالمؤمنین سلام کنید» و «این خلیفه من در بین شماست بعد از من، سخن او را بشنوید و اطاعت کنید» (سید مرتضی، ۱۴۱۰ق: ۶۷/۲).

۲-۲-۲. نصّ خفیّ

برای نصّ خفیّ نیز تعاریفی همچون: محتاج به نوع استدلالی باشد و صریح در مطلب نباشد (نراقی، ۱۳۶۲ش: ۱۸۴؛ لاهیجی، ۱۳۸۳ش: ۵۱۰) را ذکر نموده‌اند.

مرحوم سید با ظرافتی که انجام داده‌اند، و مسئله نصّ را به مخاطبین زمان پیامبر ﷺ مرتبط دانسته است و ملاک تعیین مصداق نصّ جلیّ و خفیّ را مخاطبین عصر رسول الله ﷺ می‌داند. آنها از عبارات و فرمایشات رسول الله ﷺ، حدیثی مانند: (سَلِّمُوا عَلٰی عَلِيٍّ يَامُرَةُ الْمُؤْمِنِينَ) را نصّ جلیّ بر امامت می‌دانستند. اما سایر تعاریف هر کدام یک خصوصیت از خصوصیات نصّ را بیان می‌کنند. بنابراین از میان تعاریف مطرح شده تعریف مرحوم سید به حق نزدیکتر بوده است و از آن به عنوان تعریف برگزیده یاد می‌شود.

با توجه به تعریف مرحوم سید می‌توان مؤیداتی از فهم مخاطبین آن عصر که از سخنان پیامبر ﷺ مسئله نصّ و لزوم آن برای امامت را فهمیده‌اند بیان نمود.

مؤید اول آن است که وقتی پیامبر ﷺ اقوام خود را برای مهمانی دعوت کردند، فرمودند: «فَاَيُّكُمْ يُوَازِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ خَلِيفَتِي فَيَكُم؟» پس کدامیک از شما وزیر من خواهد بود در این امر؟ تا برادر، وصی و خلیفه من در میان اهلّم باشد؟ (ابن هشام، ۱۳۷۵ق: ۶۲/۱-۲۴۵؛ طبری، بی‌تا: ۳۲۱/۲؛ ابن اثیر جزری، ۱۴۲۴ق: ۴۲/۲) که بعد از تکرار سه مرتبه تنها امیرالمؤمنین علیه السلام اعلام آمادگی کرد، و در مرتبه سوم پیامبر ﷺ فرمودند: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيَّ وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ اطِيعُوا»، این برادر و وصی و

خلیفه من در میان شماست، پس سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید (همان). حاضرین در جلسه پس از شنیدن این سخن با حالت استهزاء و خنده به ابوطالب گفتند: محمد دستور داد که از پسر تو پیروی کنی، و از او فرمان ببری و او را بزرگ تو قرار داد؛ از این سخن مشخص می‌شود، آنها به خوبی معنای الفاظ و جمله حضرت رسول ﷺ را نسبت به امیرالمؤمنین ﷺ فهمیده بودند، لذا به ابوطالب با حالت استهزاء گفتند: باید از فرزندت اطاعت کنی. اطاعت در صورتی است که آن حضرت به عنوان وزیر و جانشین باشد. به همین جهت ابوطالب را مورد تمسخر قرار دادند.

مؤید دوم، اعتراف عمر می‌باشد. ابن عباس نقل می‌کند در زمان خلافت عمر روزی نزد او رفتم، از من در مورد علی بن ابی طالب ﷺ سؤال پرسید «هل بقی فی نفسه شیء من أمر الخلافة؟ قلت: نعم، قال: أیزعم أن رسول الله ﷺ نصّ علیه؟ قلت: نعم... ولقد أراد فی مرضه أن یصرح باسمه فمנعت من ذلك...» (ابن ابی الحدید، ۱۴۲۱ق: ۲۰/۱۲؛ إربلی، ۱۳۸۱ق: ۴۲۰/۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۲۴۳/۳۰). آیا هنوز از امر خلافت چیزی در نفس او باقی است؟ گفتم: بله، عمر گفت: آیا گمان می‌کند رسول الله برای او نص صادر کرده است؟ گفتم: بله از پدرم نیز این را سؤال کردم او هم تأیید کرد، عمر گفت: راست گفته است، رسول الله در هنگام مرضی خود خواست بیانی داشته باشد که حجت تمام شود که عذر کسی پذیرفته نشود و آن صراحت در اسم او - علی بن ابی طالب - بود اما من مانع شدم. به خدا قسم هرگز قریش بر این امر جمع نخواهند شد.

مؤید سوم آن است که در احتجاجات و مناشدات روز شوری که فضائل امیرالمؤمنین ﷺ و احادیث رسول الله ﷺ در شأن ایشان بیان می‌شد، حاضرین معترف به آن احادیث بودند و این نشان‌دهنده فهم آنان نسبت به روایات مرتبط با وصایت و جانشینی است. «قال أمنکم أحد أخاه رسول الله و وزیره غیری؟ قالوا: اللهم لا. فرمود: آیا شما برادر رسول خدا، وزیر و وصی او بودید یا من؟ گفتند: شما (ابن مردویه، ۱۴۲۴ق: ۱۳۳).

احادیث مذکور، به خوبی ادعای ما نسبت به فهم مخاطبین عصر رسول الله ﷺ از نصوص امامت را ثابت و علاوه بر آن، لزوم منصوص بودن امامت را نیز اثبات می‌کند؛ زیرا عمر با اعتراف نسبت به مانع شدن برای صدور نص، معترف به لزوم نص برای امامت نیز می‌شود، و همچنین در سایر احادیث...

در ارتباط با مصادیق نصّ جلیّ نیز نظر یکسانی بین علما وجود ندارد، برخی مانند: محقق لاهیجی احادیثی را به عنوان مصداق نصّ جلیّ بیان می کند، که طبق تعریف برگزیده نمی تواند مصداق نصّ جلیّ باشند (لاهیجی، ۱۳۸۳ ش: ۴۸۶)، یا نسبت به حدیث غدیر برخی آن را نصّ جلیّ دانسته اند (طوسی، ۱۴۰۷ ق: ۲۳۳).

۳. سیر تاریخی نصّ جلیّ و خفیّ در ادوار کلامی

ادوار کلامی را به اعتبارات مختلف می توان تقسیم بندی کرد، اما آنچه مد نظر نگارنده در این نوشتار است، تقسیم دوره های کلامی به صورت سه دوره ذیل می باشد:

۱- دوره شفاهی؛ ۲- تدوین؛ ۳- تفصیل و تحکیم.

۳-۱. دوره شفاهی

در دوره اول (قرن اول هجری) مسائل کلامی با اصطلاحات خاص مطرح نبوده، بلکه به صورت گفتار و پرسش از پیامبر ﷺ، امیرالمؤمنین علیّ و یا دیگر صحابه صورت می پذیرفت، زیرا با شروع نبوت پیامبر ﷺ مردم نزد آن حضرت رسیده و در مورد توحید و معاد به گفتگو با ایشان می پرداختند. در دوران مکه هنوز احکام به صورت تفصیل تشریع نشده بود، لذا سؤالات مردم غالباً درباره اصول دین بود. درست است که اصطلاحات کلامی و تدوین در اواخر قرن اول به وجود آمد، اما طبق این معنا - گفتگو - مسائل کلامی از همان ابتدای اسلام در بین مردم رواج داشته است، لذا ملاک در شکل گیری مسائل کلامی را می توان این گونه بیان کرد: مردم به دنبال سؤال از مسائل اعتقادی با پرسش های خود، جواب متقن را دریافت و قانع می شدند، که همین امر سبب شکل گیری ابتدائی مسائل کلامی شد (ربانی گلیاگانی، ۱۳۸۹ ش: ۱۰-۱۰۹). پس از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه و تشکیل حکومت اسلامی و با تفصیل بیشتر احکام اسلام، مسائل کلامی نیز وسعت بیشتری پیدا کردند، اما پس از شهادت رسول الله ﷺ و با انحراف از مسیر ولایت، حاکمان غاصب مانع نوشتن احادیث نبوی شدند، لذا تا اوائل قرن دوم، باب کتابت و تدوین احادیث نبوی بسته شد و مسائل کلامی نیز تنها به صورت شفاهی بین مردم مطرح می گردید. البته با گسترش جامعه اسلامی و پیدایش مسائل جدید و همچنین زمامداری افرادی همچون: عمر بن عبدالعزیز زمینه برای لغو قانون عدم کتابت فراهم گردید به گونه ای که در اوائل قرن

دوم تدوین و کتابت احادیث آغاز گردید. با وجود چنین فضایی که دوره اول کلامی به خود دید، بر مسئله نصّ جلیّ و خفیّ نیز در این دوره، حالت‌های مختلفی عارض شد.

۳-۱-۱. صدور احادیث امامت و ولایت از جانب پیامبر ﷺ

اولین حالتی که عارض بر مسئله نصّ شد، صدور احادیث امامت و ولایت از جانب پیامبر ﷺ بود. این عمل در طیّ ۲۳ سال که آن حضرت وظیفه ابلاغ شریعت را بر عهده داشتند در مورد جانشینی نیز در مواطن مختلف، امام بعد از خود را به مردم معرفی می‌نمود. از جمله: حدیث یوم الدار، معراج، منزلت، غدیر و... مردم آن عصر نیز از این احادیث جانشینی و لزوم نصّ برای امام را فهمیده بودند که در ادامه به برخی اشاره می‌گردد. به عنوان نمونه در سال چهارم بعثت با نزول آیه شریفه: ﴿وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ «نزدیکان خود را انداز کن» (شعرا: ۲۱۴). پیامبر ﷺ مأمور به دعوت علنی شد و ابتدا نیز باید از اقوام نزدیک این کار را شروع کند، آن حضرت با دعوت نزدیکان خود برای مهمانی، مأموریت خویش را ابلاغ و فرمود: «فَأَيُّكُمْ يُؤْمِنُ بِي وَ يُؤَاوِرُنِي عَلَى أَمْرِي، فَيَكُونُ أَخِي وَ وَصِيَّي وَ وَزِيرِي وَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي مِنْ بَعْدِي». در این رابطه کدام یک از شما حاضر است وزارت مرا به عهده بگیرد و در پیشبرد نبوّتم به من کمک نماید تا برادر، وصیّ و خلیفه من در میان سایرین باشد؟ (ابن هشام، ۱۳۷۵ق: ۶۲/۱-۲۴۵؛ طبری، بی‌تا: ۳۲۱/۲؛ ابن اثیر جزری، ۱۴۲۴ق: ۴۲/۲).

أمیر المؤمنین علیّ علیه السلام گفت: یا رسول الله! من حاضرم عهده‌دار وزارت شما باشم و در پیشبرد امور نبوت، پشتیبان شما باشم. رسول خدا ﷺ دست مبارکش را روی گردن من گذاشت و فرمود: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيَّي وَ وَزِيرِي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا» این برادر، وصیّ و خلیفه من در میان شماست، در این راستا سخن او را بشنوید و از فرمان او اطاعت نمایید، در این حال حاضران برخاستند و می‌خندیدند و با حالت تمسخر آمیز خطاب به ابوطالب گفتند: محمد به تو دستور می‌دهد تا سخن فرزندان را بشنوی و از دستور او فرمان ببری (همان؛ ابن عساکر، ۱۴۲۱ق: ۳۸/۴۵؛ متقی هندی، ۱۴۰۱ق: ۳۳/۱۳-۱۳۱؛ کوفی، بی‌تا: ۳۰۳-۲۹۹؛ ثعلبی، ۱۴۲۲ق: ۱۸۲/۷؛ حسکانی، ۱۴۱۱ق: ۴۸۶/۱).

همچنین در نمونه دیگری گروهی از یهود نزد پیامبر ﷺ آمده و درخواست تعیین

جانشین را نمودند. «یا نَبِیَّ اللَّهِ، إِنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْصَى إِلَى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ، فَمَنْ وَصِيَّتُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ وَمَنْ وَلَّيْنَا مِنْ بَعْدِكَ؟ فَتَرَكْتُ هَذِهِ الْآيَةَ: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ... فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي... الحديث» ای پیامبر خدا! همانا حضرت موسی یوشع بن نون را وصیّ خود قرار داد. پس وصیّ شما چه کسی است؟ و چه کسی ولیّ ما بعد از شما است؟ در این حال آیه «همانا ولیّ شما خدا و رسولش و... است» نازل گردید... پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: علی بن ابی طالب ولیّ شما بعد از من است... (بحرانی، ۱۴۱۵ق: ۳۱۸/۲).

نمونه دیگر اعتراف ابن عباس به نصّ در غدیر می باشد. معاویه در اولین سفر خود بعد از شهادت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام به مکه در جلسه خصوصی، سؤالاتی پرسید. ابن عباس به معاویه می گوید: «تَعَجَّبَ يَا مُعَاوِيَةُ أَنْ سَمَى اللَّهُ مِنَ الْأَيْمَةِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ وَقَدْ نَصَّ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ بِغَدِيرِ خُمٍّ وَ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ وَ احْتَجَّ بِهِمْ عَلَيْهِمْ وَ أَمَرَهُمْ بِطَاعَتِهِمْ وَ أَخْبَرَ أَنَّ أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنَّهُ خَلِيفَتُهُ فِيهِمْ وَ وَصِيَّتُهُ؛ از تو تعجب می کنم معاویه، خدا نام تک تک آنمه را برده است، و رسول الله در غدیر خم بر این امر، نصّ صادر کردند و به وسیله آنان احتجاج کرد و دستور به طاعت آمرشان داد، و خبر داد که اولین آنان علی بن ابی طالب، ولیّ هر مؤمن و مؤمنه ای است، و او خلیفه و وصیّ در بین آنهاست» (طبرسی، ۱۴۰۳ق: ۵۶/۲).

۳-۱-۲. شیوع احادیث بین مسلمین عصر حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

حالت دوم شیوع احادیث، در بین مسلمین عصر پیامبر می باشد که در ادامه شواهدی از آن را بیان می کنیم.

نمونه اول آنکه محمد بن عمر بن علی عَلَيْهِ السَّلَام از پدرش نقل می کند که أبورافع گفت: من نزد أبوبکر بودم وقتی علی عَلَيْهِ السَّلَام و عباس وارد شده و درباره میراث پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اختلاف داشتند. أبوبکر گفت: علی بر عباس پیروز خواهد شد، عباس گفت: من عموی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و وارث او می باشم، حال اینکه علی عَلَيْهِ السَّلَام میان من و میراث آن حضرت مانع شدند. أبوبکر گفت: آن وقتی که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از جمع نمودن فرزندان عبدالمطلب، که تو نیز یکی از آنان بودی فرمود: «أَيْكُمُ يَوَازِرُنِي وَ يَكُونُ وَصِيَّي وَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي...»، با شنیدن این کلمات همه شما کنار کشیدید به جز علی عَلَيْهِ السَّلَام پیامبر فرمود: «أَنْتَ كَذَلِكَ» عباس به أبوبکر گفت: (اگر به این سخن معترف هستی) چگونه در این جایگاه نشسته ای؟ و بر علی عَلَيْهِ السَّلَام سبقت جسته ای؟

أبو بکر گفت: مرا معذور بدارید ای فرزندان عبدالمطلب (طبری، بی تا: ۵۷۷؛ ابن شهر آشوب، ۳۷۹ق: ۴۹/۳؛ طبرسی، ۴۰۳ق: ۲۱۰/۱؛ حرعاملی، ۴۲۲ق: ۱۲۱/۳).

همچنین ابی بن کعب در ماه رمضان سال یازدهم در مسجد ضمن سخنرانی فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) که برخی نصّ جلیّ و برخی نصّ خفیّ هستند را به مردم یادآوری کرد... «ألستم تعلمون أنّ رسول الله قام فينا مقاماً أقام فيه عليّاً فقال: من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه و من كنت نبيّه فهذا أميره»...».

ألستم تعلمون أنّ رسول الله قال: «يا علي أنت منّي بمنزلة هارون من موسى طاعتك واجبة على من بعدك كطاعتي في حياتي غير أنّه لا نبيّ بعدك»؟... «كيف و هو خبركم بانتكاصكم عن وصيّه و أمينه، و وزيره، و وليّه»... «سَلَّمْتُمْ عَلَيْهِ يامرّة المؤمنين في حياة سيد النبيّن و خاتم المرسلين...؟ آیا نمی دانید که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر بالای مقامی ایستاد و فرمود: هر کس من مولای اویم علی نیز مولای اوست، و هر کس من نبیّ اویم، پس (علی) امیر اوست. آیا نمی دانید که پیامبر فرمود: یا علی تو برای من مانند هارون برای موسی هستی؟ طاعت تو بعد از من بر مردم واجب و مانند طاعت من در زمان حیاتم است جز آنکه بعد از من نبی دیگری نخواهد آمد... او شما را خبر داد که عهد وصی، وزیر، امین و ولی او را خواهید شکست... در زمان حیات پیامبر به او به عنوان امیرالمؤمنین سلام دادید.

در ادامه می گوید: روزی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که با شخصی صحبت می کرد که فقط صدایش را می شنیدم... به ایشان گفتم: این چه شخصی بود؟ فرمودند: او یکی از فرشتگان الهی بود که به من خبر داد: «أَنْ أمتي تتخلف علي وصي علي بن أبي طالب و إني أوصيك يا أباي بوصية إن حفظتها لم تزل بخير يا أباي عليك بعلي... وهو إمامكم بعدك...» أمت من از وصی من علی بن ابی طالب کناره می گیرند، ای ابی من تو را به چیزی وصیت می کنم که اگر آن را حفظ کنی رستگار خواهی شد. بر تو باد به (پیروی) علی بن ابی طالب. او امام شما بعد از من است. در این هنگام عده ای از انصار برخاستند و گفتند: بنشین ای ابی، خدا تو را رحمت کند. هر آنچه شنیدی ادا نمودی و به عهد خود وفا کردی» (طبرسی، ۴۰۳ق: ۲۶۰/۱؛ حلی، ۴۱۱ق: ۴۸۸؛ حرعاملی، ۴۲۲ق: ۱۲۱/۳).

نمونه دیگر آن است، گروهی نزد عائشه آمده و گفتند: علی (علیه السلام) وصی رسول الله است! او گفت: چه زمانی به او وصیت شد؟ درحالی که من رسول الله را به سینه خود چسبانده

بودم و در همان حال رسول الله از دنیا رفتند، پس چه زمانی به علی وصیت کردند؟ (بخاری، ۱۴۲۲ق: ۸۹؛ نیشابوری، ۱۴۲۰ق: ۷۲۶).

طبق تعریف برگزیده، مخاطبین از فرمایشات پیامبر ﷺ مسئله جانشینی را فهمیده بودند لذا در احادیث مذکور افرادی ادعای وجود نص بر امامت امیرالمؤمنین ﷺ می کنند که نشان دهنده وجود احادیث در بین مردم بوده است، وجه اسناد به حدیث عائشه نیز به جهت رواج احادیث وصایت بین مسلمین است، فارغ از صحت و سقم ادعای او نسبت به از دنیا رفتن پیامبر ﷺ.

۳-۱-۳. طرح احادیث به عنوان احتجاجات و مناشدات امیرالمؤمنین ﷺ و صحابه بعد از رحلت پیامبر ﷺ

سومین حالت، بعد از رحلت پیامبر ﷺ، که عده ای مسیر امامت را به انحراف کشاندند، با احتجاجات و مناشدات امیرالمؤمنین ﷺ و صحابه مواجه شدند، همانند: سلیم بن قیس از سلمان نقل می کند: من هنگامی که علی ﷺ مشغول غسل دادن رسول الله ﷺ بود نزد ایشان رفتم، و جریان سقیفه را نقل کردم... ابوبکر شخصی را به دنبال علی ﷺ فرستاد که باید با خلیفه رسول الله ﷺ بیعت کنی (دینوری، بی تا: ۳۰/۱). آن حضرت در جواب فرمود: او - ابوبکر - و اطرافیانش می دانند که رسول الله ﷺ «لم یستخلفا غیری»، «غیر از من کسی را جانشین قرار نداده است». مجدداً آن شخص آمد و این بار گفت: «أجب امیرالمؤمنین أبابکر»، «امیرالمؤمنین ابوبکر را اجابت کن». حضرت در جواب فرمود: چه زود بر رسول خدا ﷺ دروغ بستید! پیامبر ﷺ ابوبکر را با شش نفر دیگر امر کرد که مرا به این عنوان خطاب کنند «فسلموا علیّ بإمرأة المؤمنین»، و ابوبکر و رفیقش - عمر - معنای جمله را فهمیدند، لذا از پیامبر ﷺ سؤال کردند آیا این دستور از جانب خدا و رسول است؟ و آن حضرت در جواب فرمود: نعم، ذلک حق من الله و رسوله بآنکه امیرالمؤمنین و سید المسلمین...، بله، آن حق است از جانب خدا و رسولش که (علی) امیرالمؤمنین و سید مسلمین است (هلالی، ۱۴۰۵ق: ۵/۱؛ طبرسی، ۱۴۰۳ق: ۱۹۵/۱). در حدیث مذکور امیرالمؤمنین ﷺ به صراحت می فرماید: ابوبکر و رفیقش معنای کلام رسول خدا ﷺ را فهمیدند به همین جهت سؤال کردند، آیا این دستور از جانب خدا است؟ سؤال آنها

نشان‌دهنده فهم مخاطبین آن زمان نسبت به احادیث وصایت است. آنها از چنین بیاناتی وصایت را فهمیده بودند.

این عمل تا زمان خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در موطن مختلف صورت می‌گرفت. (ر.ک: رحیمی، ۱۴۰۱ش: سیر تاریخی و کلامی مسئله نصّ جلیّ و خفیّ در کلام امامیه) بنابراین مسئله نصّ در این بازه زمانی به صورت احتجاج در بین مسلمین مطرح می‌گردید.

۳-۱-۴. مخفی کردن و عدم نقل احادیث امامت در دوران معاویه

چهارمین حالت عارض بر نصّ، مخفی کردن و عدم نقل احادیث امامت، که مربوط به دوران معاویه است.

معاویه سختگیری‌های شدیدی علیه اهل بیت (علیهم السلام) و شیعیان در پیش گرفته بود. نقل احادیث در مورد فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) جرم سنگینی داشت و مردم به شدت مجازات می‌شدند. برای روشن شدن فضای تاریک آن بازه زمانی توجه به این واقعه تاریخی ما را از آن جریانات آگاه می‌سازد. معاویه سبّ امیرالمؤمنین (علیه السلام) را رواج داده بود، و بر منابر بعد از سخنرانی‌ها آن حضرت را سبّ و لعن می‌کردند (ابن ابی الحدید، ۱۴۲۱ق: ۷/۱۱-۲۵، خ ۲۰۳). روزی به سعد ابی وقاص گفت: چرا تو علی بن ابی طالب را سبّ نمی‌کنی؟ او در جواب گفت: مادامی که سه خصوصیت از او به یاد دارم هرگز این کار را انجام نمی‌دهم، آن سه خصوصیت: الف) واقعه سدّ الأبواب؛ ب) حدیث الرایه؛ ج) حدیث منزلت (طوسی، ۱۴۱۴ق: ۱۷۱) است.

معاویه تنها به سبّ و لعن اکتفا نکرد؛ بلکه دستور کشتن افرادی که اسم «علی» داشتند را صادر کرد، و آن قدر در این امر بر مردم سخت گرفت که حتی افرادی که اسم علی داشتند، آن اسم را انکار کرده و به صورت «عَلّی» تلفظ می‌کردند. علی بن رباح از جمله این افراد است. وقتی به رباح گفتند چگونه اسم فرزندان را «علی» گذاشته‌ای؟ درحالی که بنی امیه هر که را نامش «علی» باشد به قتل می‌رساند؟ او در جواب گفت: اسم فرزند من «عَلّی» است (مزی، ۱۴۲۱ق: ۲۶۶/۱۳؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵ق: ۵/۸۶۳). مورد دیگر از اعمال معاویه: او در مراحل مختلف دستور داد هر کس از شیعیان که فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ذکر می‌کند به قتل برسانید، مدتی بعد دستور داد شهادت شیعیان را در مجالس نپذیرید.

سپس به عمّال خود گفت: هر کسی که ثابت شد از دوستان علی علیه السلام است نام او را از دیوان حقوقی پاک کنید، و در آخر نوشت هر که را متهم به شیعه و محبّ علی علیه السلام یافتید هر چند بیّنه نداشتید، او را به قتل برسانید (طبرسی، ۱۳۷۲ش: ۸۷/۲؛ ابن ابی الحدید، ۱۴۲۱ق: ۷/۱۱-۲۵). از طرفی نیز در باب حدیث، گروهی متشکل از ابوهریره، عروه، شعبی و... را تشکیل و با قرار دادن حقوق فراوان برای آنها دستور به جعل احادیث داد. بسیاری از این احادیث در مقابل فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام جعل شد، به گونه‌ای که علمای اهل سنت نیز معترف به وضع این احادیث در زمان معاویه شده‌اند (ابن جوزی، ۱۴۰۳ق: ۲۲/۱-۳۰۴؛ ابن ابی الحدید، ۱۴۲۱ق: ۹/۱۱-۲۶ و ۳۷/۴).

آیا در چنین اوضاع اسف‌باری که نام «علی» مجازات مرگ را در پی دارد، نقل نصوص امامت به صورت آزاد وجود داشت؟ در واقع باید از افرادی که اشکال عدم نقل و شهرت نصّ جلیّ را بیان می‌کنند پرسید: آیا عمر که باب کتابت را مسدود کرد، نقشی در این زمینه نداشت؟ آیا معاویه با جعل احادیث، قتل شیعیان و محبین امیرالمؤمنین علیه السلام و ایجاد فضای تاریک و ترسناک در جامعه آن روز، اجازه نقل نصوص جلیّ را می‌داد؟ بنابراین در دوره شفاهی، با وجود سیاست عدم مکاتبت، به حاشیه رفتن اهل بیت علیهم السلام، زمامداری معاویه و... تنها راه برای انتقال احادیث نبوی (از جمله نصوص امامت) به صورت شفاهی بود، و در برخی مواقع که شرایط سختی برای شیعیان ایجاد شده بود، نقل این احادیث نیز کمتر در محافل بیان می‌گردید، بلکه بیشتر در مجالس خصوصی و برای افراد خاص نقل می‌شد.

۲-۳. دوره تدوین

در دوره دوم (قرن دوم و سوم) تدوین مسائل کلامی آغاز شد، «نجاشی می‌گوید: اولین فردی که در موضوع امامت دست به تألیف زد، عیسی بن روضه تابعی بود (نجاشی، ۱۴۲۷ق: ۲۹۴) و ابن ندیم از علی بن اسماعیل بن میثم تمار (م. ۱۷۹ق) به عنوان اولین فردی که در باب امامت تکلم نمود یاد کرده و کتاب «الإمامه» و «الاستحقاق» از مؤلفات او می‌باشد» (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۹ش: ۱۸۶). در این دوره نیز مسئله نصّ پذیرای حالت جدیدی شد.

در دوره دوم با آزادی عملی که عمر بن عبدالعزیز نسبت به شیعیان داشت، و از طرفی حکومت بنی امیه نیز دچار افول شده بود، فرصت برای کتابت احادیث فراهم

گردید، به گونه‌ای که در اوایل قرن دوم، اولین رساله‌ها تدوین گردیدند، مسئله نصّ جلیّ و خفیّ نیز در دوره تدوین، طبق ادعای اهل سنت اولین بار توسط هشام بن حکم و ابو عیسی وراق وارد کتاب‌های کلامی شد؛ هرچند این سخن صحیح نیست، اما می‌توان تدوین نصّ جلیّ و خفیّ را از آن استظهار کرد؛ زیرا هشام و امثال او از شاگردان اهل بیت علیهم‌السلام بوده و اعتقادات شیعه را از آنها أخذ می‌کرده‌اند و به صورت مدون در تألیفات خود بیان کرده‌اند؛ به عبارتی دیگر آنها از احادیث صادره از جانب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که مُشعر به لزوم نصّ برای امامت بوده است اصطلاح نصّ جلیّ را برداشت نموده‌اند. علاوه بر این در مناظرات علمی که توسط شاگردان امام صادق علیه‌السلام صورت می‌گرفت، احادیث امامت مورد نقد واقع می‌شد. از جمله مناظرات مؤمن طاق و هشام بن حکم با هذیل علاف را می‌توان نام برد.

در این دوره همچنین نقل نصوص امامت به متن احادیث صورت می‌گرفت، در واقع اصطلاحات کلامی که تازه در حال شکل‌گیری بود، جواب سائیلین به متن احادیث صورت می‌گرفت، و این رویه تا قرن پنجم ادامه داشت، به گونه‌ای که شیخ صدوق رحمته‌الله کتاب «من لا یحضره الفقیه و الاعتقادات»، و ابوبکر خلال کتاب «السنة» را به همین سبک به رشته تحریر در آوردند، یعنی پاسخ سؤال به متن حدیث داده شده است. پس در کنار تشکیل اصطلاحات کلامی در تألیفات برای ارائه نظر، متن حدیث نیز بیان می‌شده است، نه اینکه از اصطلاحات خاص علمی استفاده کنند.

همچنین در این دوره با پدید آمدن فرق و مذاهب مختلف همچون: معتزله، زیدیه، اهل حدیث و... هر کدام در صدد ارائه نظرات مکتب خود برآمده و با نگارش کتاب‌های «السنة» دوره تدوین به کار خود ادامه داد.

از جمله متکلمان دوره تدوین که دارای تألیفات گوناگون در بحث امامت بوده‌اند به دو نفر از آنها اشاره می‌شود:

الف) هشام بن حکم صاحب آثاری همچون: «اختلاف الناس فی الإمامة، الإمامة و التمییز و اثبات الحجج علی من خالف الشیعه» متأسفانه کتاب‌های او به دست ما نرسیده تا مشخص شود که بحث نصّ جلیّ و خفیّ را مطرح کرده یا خیر؟ هرچند عامّه وضع نصّ جلیّ را به او استناد می‌کنند. اما در باب امامت، دارای تألیفات مذکور بوده است.

ب) أبو اسحاق ابراهیم بن نوبخت: أبو اسحاق ابراهیم بن نوبخت مؤلف کتاب *الیاقوت فی علم الکلام* که علامه حلّی آن را شرح کرده و *أنوار الملکوت فی شرح الیاقوت* نامیده است. کتاب او از قدیمی ترین کتاب های کلامی شیعه است که به دست ما رسیده و در آن بحث نصّ جلیّ و خفیّ مطرح شده است (نوبخت، ۱۴۱۳ق: ۸۰؛ حلّی، ۱۳۶۳ش: ۲۹۹). به همین خاطر می توان او را اولین کسی دانست که بحث نصّ جلیّ و خفیّ را به صورت مدوّن در کتاب خود ذکر کرده است.

۳-۲-۱. ردّ و انکار (ردّیه نویسی)

در دوره تدوین، اتفاق دیگری که رخ داد ردّ و انکار بود. علمای مذاهب، بیشتر به ردّ نظرات یکدیگر خصوصاً در حیطه مسائل اختلافی همچون امامت، قدیم بودن کلام خداوند و... پرداخته اند، البته این امر تا قرن پنجم نیز ادامه داشت. در این دوره نیز بر مسئله نصّ حالت جدیدی عارض گردید که از آن به عنوان حالت ششم یاد می شود.

در دوره دوم وقتی مسائل علمی مدوّن گردیدند، مکاتب کلامی نیز شکل گرفته بودند، به همین دلیل هر کدام از آنها بر نظریات دیگری ردّیه می نوشتند، لذا ویژگی بارز این دوره ردّیه نویسی بود که هر کدام از مکاتب کلامی بر یکدیگر ایراد می کردند. یکی از مباحث مورد نقد نیز بحث «نصّ جلیّ و خفیّ» در امامت بود که مذاهب غیر امامیه سعی در انکار نصّ بر امامت داشتند. در واقع حالت عارض بر نصّ در این دوره ردّ و انکار نصوص توسط مذاهب کلامی بود. از جمله کتاب هایی که در این رابطه نگاشته شد: کتاب *المغنی قاضی عبدالجبار* است. او در بحث امامت نسبت به نصّ جلیّ و خفیّ اشکالاتی گرفت که علمای بعد تا قرن معاصر تقریباً همان شبهات قاضی را نسبت به مسئله نصّ بیان کرده اند (قاضی، ۱۹۶۵م: ۱۱۴/۲۰). در مقابل سید مرتضی کتاب *الشفافی فی الإمامه* را در جواب *المغنی قاضی* نوشت و به اشکالات او در این زمینه پاسخ داد.

۳-۳. دوره تفصیل و تحکیم

در دوره سوم (قرن هفتم و هشتم) با ورود قواعد فلسفی در حیطه کلام، مسائل کلامی نیز قوت و استحکام خاصی به دست آوردند، از افراد مؤثر در این زمینه، خواجه نصیر و علامه حلّی را می توان نام برد.

الف) خواجه نصیر الدین طوسی: محمد بن محمد بن حسن طوسی (۵۹۷-۶۷۲ق) حکیم و متکلم شیعه قرن هفتم هجری است (امین، ۱۴۰۳ق: ۹/۴۱۴)، وی بخشی از عمر خود را هنگامی که هولاکو خان مغول به ایران حمله کرده بود در نزد اسماعیلیان زندگی می‌کرد و در این دوره کتاب‌های مختلفی به رشته تحریر درآورد (همان: ۱۹۵)، او توانست بر هولاکو تأثیر به‌سزایی بگذارد و او را به آیین اسلام مشرف گرداند و از فرصت به‌دست آمده در راه نشر معارف بهره‌برد. ایشان که تفکرات فلسفی دارد با استمداد از فلسفه، مباحث کلامی را بسط و تحکیم کرد که کتاب معروف «تجريد العقائد» در این زمینه را نوشت، که از نظر جامعیت مطالب و اتقان در سبک، بی‌سابقه است، و بسیاری از علما بر آن شرح نوشتند. خواجه در تجريد الاعتقاد، دلیل وجوب نص بر امامت را عصمت و سیره رسول الله ﷺ بیان می‌کند، سپس برای نصّ جلیّ مصادیقی از احادیث و آیات را نام می‌برد که برخی از آنها همانند: حدیث غدیر، منزلت، آیه ولایت، مطابق تعریف برگزیده، نمی‌تواند مصداق نصّ جلیّ باشد (طوسی، ۱۴۰۷ق: ۲۳۳).

ب) علامه حلی: حسن بن یوسف بن مطهر حلی (۶۴۸-۷۲۶ق) معروف به علامه حلی فقیه و متکلم شیعه در قرن هشتم هجری بود، وی از نظر جامعیت در علوم معقول و منقول از نوادر روزگار بوده است. ایشان نیز همانند استاد خود خواجه در تحکیم مسائل کلامی نقش مؤثری داشت، به طوری که دارای آثار کلامی فراوانی در این زمینه است. برخی از آثار عبارتند از: «نهایة المرام فی علم الکلام»، کشف المراد فی شرح تجريد الاعتقاد، انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، کشف الحق و نهج الصدق، منهاج الکرامه فی اثبات الامامه و... علامه کتاب انوار الملکوت را در شرح «الیاقوت» ابراهیم بن اسحاق، و کشف المراد را در شرح تجريد الاعتقاد خواجه نصیر نوشت و مسئله نصّ جلیّ و خفیّ نیز در این کتاب‌ها مطرح و بر لزوم نصّ برای امامت و همچنین وجود نصّ جلیّ در امامیه تأکید دارد. ابن تیمیه در ردّ کتاب منهاج علامه، کتاب «منهاج السنه» را نوشت که در آن به ردّ نظرات علامه از جمله مسئله نصّ جلیّ و خفیّ پرداخته، البته شبهات او نیز همان شبهات علمای قبلی است که پاسخ داده شد.

بنابراین مسئله نص در این دوره نیز حالت جدیدی به خود گرفت. در دوره تحکیم که قرن هفتم و هشتم را شامل می‌شود (البته تا زمان معاصر نیز بر استحکام مسائل کلامی افزوده شده)، با ورود مباحث عقلی و فلسفی به حوزه مباحث کلام مطالب کلامی استحکام یافتند.

نتیجه‌گیری

مسئله نصّ جلیّ و خفیّ از جمله مسائلی است که سابقه تاریخی آن به عصر رسول الله ﷺ برمی‌گردد، آن حضرت در موطن مختلف امیرالمؤمنین ﷺ را به‌عنوان جانشین خود معرفی کردند و مخاطبین آن عصر نیز از احادیث امامت، مسئله جانشینی و حتی لزوم نصّ برای جانشین را فهمیده بودند. بعد از شهادت پیامبر ﷺ نیز در دوره‌های مختلف کلامی مسئله نصّ با توجه به اوضاع سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه آن روز حالت‌های مختلفی به‌خود گرفت که هفت حالت عارض بر مسئله نصّ را در دوره‌های کلامی بیان شد. با توجه به حالت‌های مذکور، بسیاری از اشکالات اهل سنت از جمله: عدم صدور احادیث از جانب پیامبر ﷺ، عدم استناد و احتجاج صحابه و امیرالمؤمنین ﷺ به احادیث رسول الله، ابداعی بودن اصطلاح نصّ جلیّ و خفیّ توسط هشام بن حکم و امثال او مرتفع می‌گردد؛ زیرا بخشی از اشکال‌های آنان ناشی از غفلت نسبت به حالت‌های بیان شده است همان‌طور که بیان شد، در برخی ادوار بحث‌های اصطلاحی خاص مطرح نبوده است و تنها متن احادیث نقل می‌شده است. بنابراین مسئله نصّ از صدر اسلام در بین مسلمین رواج داشته و تنها در هردوره‌ای حالت خاصی به‌خود گرفت.

منابع

کتاب‌ها

- قرآن کریم.

۱. ابن ابی الحدید، عزالدین بن هبة الله، (۱۴۲۱ق)، شرح نهج البلاغه، تصحیح: محمد عبدالکریم، بیروت: دارالکتب العلمیه، دوم.
۲. ابن اثیر جزری، علی بن ابی الکریم بن عبدالواحد الشیبانی، (۱۴۲۴ق)، الکامل فی التاریخ، بیروت: دارالفکر، دوم.
۳. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، (۱۴۰۳ق)، الموضوعات، تحقیق: عبدالرحمن محمد عثمان، بیروت: دارالفکر، دوم.
۴. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، (۱۴۱۵ق)، تهذیب التهذیب، تصحیح: احمد عبید، بیروت: دارالفکر.
۵. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، (۱۳۷۹ق)، مناقب آل ابی طالب، قم: علامه.
۶. ابن عساکر، علی بن حسین، (۱۴۲۱ق)، تاریخ دمشق الکبیر، تحقیق: علی عاشور الجنوبی، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۷. ابن مردویه، احمد بن موسی، (۱۴۲۴ق)، مناقب علی بن ابی طالب و ما نزل من القرآن فی علی، تحقیق: عبدالرزاق محمد حسین حرزالدین، قم: دارالحديث، دوم.
۸. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، تحقیق / تصحیح: احمد فارس صاحب الجوائب، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، سوم.
۹. ابن هشام، عبدالملک بن هشام، (۱۳۷۵ق)، سیرة النبوة لابن هشام، تحقیق: مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبد الحفیظ الشلبی، مصر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده، دوم.
۱۰. إبریلی، علی بن عیسی، (۱۳۸۱ق)، کشف الغمة فی معرفة الأئمة، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، تبریز: بنی هاشم.
۱۱. أمین، سید محسن، (۱۴۰۳ق)، أعیان الشیعة، تحقیق: حسن أمین، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۱۲. بحرانی، هاشم بن سلیمان، (۱۴۱۵ق)، البرهان فی تفسیر القرآن، تحقیق: بنیاد بعثت واحد تحقیقات اسلامی، قم: موسسه البعثة قسم الدراسات الإسلامية.

۱۳. بخاری، عبدالله محمد بن اسماعیل، (۱۴۲۲ق)، صحیح البخاری، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۴. تفتازانی، سعدالدین، (۱۴۰۹ق)، شرح المقاصد، تحقیق: عبدالرحمن عمیره، قم: الشریف الرضی.
۱۵. ثعلبی، احمد بن محمد، الكشف و البیان المعروف تفسیر الثعلبی، (۱۴۲۲ق)، تحقیق: أبی أحمد أبی عاشور، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۶. حرعاملی، محمد بن حسن، (۱۴۲۲ق)، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، بیروت: مؤسسة الأعلمی.
۱۷. حسکانی، عیدالله بن عبدالله، (۱۴۱۱ق)، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تحقیق: محمد باقر محمودی، تهران: مؤسسة الطبع و النشر.
۱۸. حلی، جعفر بن حسن، (۱۴۱۴ق)، المسلك في أصول الدين و الرسالة الماتعية، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية.
۱۹. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، (۱۴۱۱ق)، كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۰. _____، (۱۳۶۳ش)، انوار الملكوت في شرح الياقوت، قم: الشریف الرضی، دوم.
۲۱. حمصی رازی، سدیدالدین، (۱۴۱۲ق)، المنقذ من التقليد، قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
۲۲. دینوری، ابن قتیبۀ عبدالله بن مسلم، (بی تا)، الامامة و السياسة، تحقیق: علی شیری، قم: الشریف الرضی.
۲۳. ربانی گلپایگانی، علی، (۱۳۸۹ش)، درآمدی بر علم کلام، قم: دارالفکر، چهارم.
۲۴. سبحانی، جعفر، (۱۳۸۷ش)، ارشاد العقول، قم: مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام، دوم.
۲۵. سیدمرتضی، علی بن حسین، (۱۴۱۰ق)، الشافی فی الامامة، تهران: مؤسسة الصادق، دوم.
۲۶. طبرسی، احمد بن علی، (۱۴۰۳ق)، الاحتجاج علی أهل اللجاج، تحقیق: محمدباقر خراسان، مشهد: نشر مرتضی.
۲۷. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تصحیح: فضل الله یزدی طباطبائی و هاشم رسولی، تهران: ناصر خسرو، سوم.
۲۸. طبری، محمد بن جریر، (بی تا)، تاریخ الطبری، تحقیق: محمد ابراهیم أبو الفضل، بیروت: بی نا.
۲۹. طوسی، خواجه نصیرالدین، (۱۴۰۷ق)، تجرید الاعتقاد، تحقیق: حسین جلالی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۰. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۱۴ق)، أمالی، تحقیق: موسسه البعثة، قم: دارالثقافة.

۳۱. فاضل مقداد، (۱۴۲۲ق)، *اللوامع الإلهية في المباحث الكلامية*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، دوم.
۳۲. فخررازی، فخر الدین محمد بن عمر، (۱۹۸۶م)، *الأربعین فی أصول الدین*، قاهره: مكتبة الكليات الأزهرية.
۳۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۱۰ق)، *العین*، تحقیق / تصحیح: دکتر مهدی مخزومی و دکتر ابراهیم سامرائی، قم: نشر هجرت، دوم.
۳۴. القاضي، عبد الجبار، (۱۹۶۵م)، *المغني فی أبواب التوحيد و العدل*، تحقیق: جورج قنواتی، قاهره: دارالمصرية.
۳۵. کوفی، فرات بن ابراهیم، (بی تا)، *تفسير فرات الکوفی*، تحقیق: محمد کاظم، تهران: وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، مؤسسة الطبع و النشر.
۳۶. لاهیجی، فیاض، (۱۳۸۳ش)، *گوهر مراد*، تهران: نشر سایه.
۳۷. متقی هندی، علاء الدین بن حسام الدین، (۱۴۰۱ق)، *کنز العمال*، تحقیق: بکری حیانی - صفوة السقا، بی جا: مؤسسة الرسالة، پنجم.
۳۸. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ق)، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، تحقیق: جمعی از محققان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، دوم.
۳۹. مزی، جمال الدین ابی الحجاج، (۱۴۲۱ق)، *تهذيب الكمال فی أسماء الرجال*، تحقیق: أحمد علی عبید و حسن احد آغا، بیروت: دارالفکر.
۴۰. مفید، محمد بن محمد، (۱۴۱۳ق)، *مسألة أخرى فی النص علی علی عليه السلام*، قم: المؤتمر العالمي للشيخ المفيد.
۴۱. میرزای قمی، أبو القاسم بن محمد حسن، (بی تا)، *قوانين الأصول*، تهران: مكتبة العلمية الاسلامية، دوم.
۴۲. نجاشی، احمد بن علی، (۱۴۲۷ق)، *رجال النجاشی*، تحقیق: سید موسی شیرزی زنجانی، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، هشتم.
۴۳. نراقی، ملا مهدی، (۱۳۶۲ش)، *أنیس الموحدين*، تهران: انتشارات الزهراء، دوم.
۴۴. نوبخت، أبواسحاق ابراهیم، (۱۴۱۳ق)، *الیاقوت فی علم الکلام*، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۴۵. النیشابوری، مسلم بن الحجاج، (۱۴۲۰ق)، *صحیح مسلم*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴۶. واسطی، سید محمد مرتضی حسینی، (۱۴۱۴ق)، *تاج العروس من جواهر القاموس*، تحقیق: علی شیرزی، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
۴۷. هلالی، سلیم بن قیس، (۱۴۰۵ق)، *کتاب سلیم بن قیس الهلالی*، تحقیق: محمد انصاری زنجانی خوئینی، قم: الهادی.